

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذي اظهر بسلطانه ما اراد و زين اليوم بنسبته اليه و سماه في كتب السماء بيوم الله و فيه ظهر ما بشر به رسله و كتبه و زيره فلما اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكرم الطور سلطان ما خوفته شوكة العلماء و الأمراء و ما منعه سطوة الجبابرة و لا ظلم الفراعنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المكنون و انا المخزون و انا الذي بذكري تزينت سماء البرهان بأنجم البيان و الامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الكل آياته البهاء و التكبير على ايدى امره بين عباده الذين جعلهم تراجمه وحيه و ما انزله في كتابه و بهم ماج بحر العرفان بين الأديان و اشرق نير العلم من افق الامكان و اضاءت بنوره الآفاق و اهتزت به افئدة العشاق في يوم الميثاق

يا ايها الطائر في هواء العرفان و الناظر الى افق رحمة ربك الرحمن انا امسكنا القلم بما اكتسبت ايدى الأمم و اخذنا زمامه في برهة من الزمان بما احاطت بنا الأحزان من الذين نبذوا البر و التقوى و اخذوا البغي و الفحشاء اولئك اشتعلوا بنار الحرص و الهوى و خانوا في اموال الورى من دون اذن من الله رب العرش و الثرى و مالك الآخرة و الأولى قل الهى الهى لا تطردنى عن بحر عطائك و لا تمنعنى عن ظل قباب فضلك و عزتك يا سلطان الوجود و مالك ممالك الكرم و الجود ما اتخذت لنفسى دونك سلطاناً و لا سواك رباً اسألك بخير كوثر البيان و هزير نسيمات ظهورك في الامكان و بآياتك الكبرى و حفيف سدره المنتهى ان تؤيد عبادك على العدل في امرك و الانصاف في ظهورك اى رب تراهم معرضين عن ساحة عزك و متمسكين بأوهامهم في أيامك نبذوا بحر العلم ورائهم مقبلين الى غدير الوهم لم ادر يا الهى بأى حجة يتبعون ما عندهم و بأى برهان ينكرون ما انزلت عليهم من سماء فضلك و اظهرت لهم من اصداق بحر ارادتك اشهد بظهورك ظهر السبيل و نزل الدليل و تمت الحجة و كملت النعمة اى رب انا عبدك و ابن عبدك اكون متوجهاً الى انوار وجهك و متمسكاً بحبل عنايتك و معترفاً ببحر بيانك و سماء حكمتك و مقراً بما نطق به لسان عظمتك و ما انزلته في كتبك اى رب ايد الغافلين على الاعتراف بما اظهرته بقوتك و المعرضين على الاقبال الى باب رحمتك و المنكرين على الاقرار بوحدانيتك و فردانيتك اى رب وفقهم على الرجوع اليك و القيام على تدارك ما فات عنهم عند تجليات انوار نير ظهورك انت الذى بارادتك نصبت راية اسمك الوهاب فى المآب و ارتفع خباء مجدك امام وجوه الأحباب طوبى لغريب قصد ظلك و لفقير اراد بحر غنائك و طوبى لطالب تمسك بحبل قربك و تشبث بذيل عطائك و طوبى لقاصد قصد فرات رحمتك و مخزن كرمك و طوبى لمنقطع نبذ ما دونك و اخذ ما امر به فى كتابك المبين

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته نفوسی که در طین ظنون و اوهام غرقند قابل ادراک تجلیات انوار آفتاب حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از نار وهم فارغ نشود البته بنور یقین فائز نگردد کجا بید آن نفوس کدره موهومه و نفوسی که از عالم گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه افراخته اند

يا ايها الناظر الى الوجه چندی قلم را از تحرير منع نموديم و سبب آن احزان وارده بوده چه که حضرت تقوى در تحت برائن نفس و هوى مشاهده شد آتش طمع و حرص بر هيكل تقدیس وارد آورد آنچه را که قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجوده قابل ادراک مقامات نبأ عظيم نبوده و نیستند الا من شاء ربك پر امل قادر بر طيران در اين فضای مقدس مبارک نه قل يا قوم اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلين ضعوا ما سمعتم و رأيتم و اخذتم و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله رب العالمين لعمر الله لا يغنيكم ما عندكم و لا ينفعكم ما عند الأحزاب ضعوا الظنون و الأوهام متوجهين الى افق اشراق منه نير الايقان من لدى الرحمن هذا ما امرتم به من قبل فى الواح شتى و فى هذا اللوح المبين

یا محمد علیک بهائی امروز هر نفسی اراده نماید بافتاب حقیقت که از افق سماء سجن اشراق نموده توجّه کند باید
قوّه مدرکه را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را بتاج انقطاع و هیکل وجود را بطراز تقوی مزین دارد و بعد اراده
تغمّس در لجه بحر احدیه کند

یا علی علیک بهآء الله الأبدی امروز روز کلمه مبارکه قل الله ثمّ درهم فی خوضهم یلعبون است قاصدین باید حین
قصد ذروه علیا در قدم اول از کوثر این آیه مبارکه بیاشامند و همچنین در قدم ثانی امام کعبه الهی این آیه را بلسان حقیقت
تلاوت کنند ائی ترکت مله قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اگر طالب بآنچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرّب و
حضور و قابل طیران در این هواء مقدّس است و الا باید باوهم معرضین و مغلین تأسی نماید چنانچه نموده اند

یا محمد قبل علی هر خس و خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه بشاطی بحر معانی و تقرّب
بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السبیل مسدود و الطّلب مردود بأعلی النداء کل را بافق اعلی دعوت نمودیم
ولکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوت و قدرت بخشد تا از مرّقه
اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت آبادی را بنصایح مشفقانه و مواظب حکیمانه نصیحت
نمودیم که شاید از شمال وهم بیمین یقین توجّه کند و از موهم بشرط قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح
قلم اعلی در صخره صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواى آن نفوس غافله
مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در
یوم جزا کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و
سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلاهم اسفلهم و اسفلهم اعلاهم نفسی از اهل سنّه و جماعت در جهتی از
جهات ادّعی قائمیت نموده و الی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در
ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همّت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست از
ورود این مظلوم در زوراء الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده معذک آگاه نشدند و در غفلت و
شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر باین جهات توجّه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده
مینمودید آنه ینطق بالحقّ ولكنّ الخلق فی حجاب مبین اسمع النداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من ریحی بیان
ربک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکرى الأبھی رغماً لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری بما اتبعوا اهل
البغی و الفحشاء و مظاهر النفس و الهوی یا ایها المتوجّه الی انوار الوجه باسم حقّ جلّ جلاله در هر حین از این ریحی مبین
بیاشام این ریحی مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد قل

الهی الهی لک البهآء بما ذکرتنی من قلمک الأعلی و زینتنی بطراز عزّک و عطائک و نورتنی قلبی بنور معرفتک اسألك یا
من باسمک طار الموحّدون فی هواء قریک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الاقرار بما
اظهرت لهم بجدوک و کرمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضال الکریم و المقتدر العزیز العظیم

اشکر الله ربک ربّ العرش العظیم و الكرسيّ الرقیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و
صفاته العلیا انه هو الفیاض ذو الفیض العظیم و هو الفضال ذو الفضل المبین لا اله الا هو العلیم الحکیم

یا نبیل قبل علی خفاشهای عالم عباد الله را بصد هزار اوهام و ظنون از تجلیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر
استقامت و بیان و ریحی اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که بیصر حقّ بافق اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء ندا توجّه
نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلیات انوار ظهور مکلمّ طور مشهود و سدره رحمن در
قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این آیام اغنام الهی بین ذئاب ارض

مبتلا و این مظلوم تحت برائت بغضا و لکن شاکریم که حقّ عنایت فرمود و تأیید نمود بشأنی که من دون ستر و حجاب مابین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مدهانه نمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضررّ معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع نمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرائد و غیره بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجرای دولت سرّاً و جهراً ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری در ظاهر و باطن در ترضیع امر الله جاهد و ساعی و لکن این مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و بغضا و علتّ اخمد نار بغی و فحشا ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتريات مغلّین و اسّته ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات باین کلمات عالیات ناظق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظهر مقامات عاشقیک و لو لا الرّزایا فی حبّک بأی شیء تبین شوون مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرات قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّذی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی اشرینی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک ما ارید الا ما ترید و لا احبّ الا ما انت تحبّ توکلّت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی ان تظهر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیذکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللهم یا الهی قوّ قلوب احبائک بقوّتک و سلطانک لئلا یخوفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعین من مطلع اقتدارک ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بانوار المواهب و اللطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الامم بالاسم الأعظم ان تبدل اریکه الظلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدا با سیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافله موهومه باظهار عناد و مفتريات از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه بنصایح و مواعظ عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح باصلاح توجّه نمودند و ارادة الله را بر اراده های خود مقدم داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلك صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بان نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل

الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذئاب ارضک اسألك بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسطانک الّذی احاط الموجودات ان تنور قلوب عبادک بنور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضّال

این ایام طغیان مفتترین و بغضاء خائنین از حدّ گذشته نفسی که در لیالی و ایام بمناهی مشغول لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الأخر لآنفسهم معیناً و ناصرراً لنشر مفترياتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه به شیخ محمد یزدی پیوست و بفتوی اخوی بر ضررّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی میدهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل عالم انکار نموده اند احدی از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق تکلم نکند و تمسک نماید

بآنچه که سبب فزع اکبر است و لکن این مظلوم بفضل الله و عنایتہ ما سوی الله را بمثابۀ کفی از تراب مشاهده مینماید ضوضا و غوغا و زماجیرشان را بمثابۀ طین ذباب میدانند مگر نفوسی که از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظۀ شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه ضوضای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصینا الا ما کتب الله لنا اگرچه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرر این مظلوم قیام نموده‌اند سوف یظهر الله کنوزه لنصره امره و نباه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوفهم شوکه و لا تضعفهم الصّفوف و الألوّف بحکمت و بیان امکان را مستخر نمایند

قل یا حزب الله یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرهم منع و به ما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم بمحبت و موّدت معاشرت نمائید فساد و شئون آن طراً نهی شده نهیاً عظیماً فی کتاب الله رب العالمین اگرچه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالتّفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین و لکن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراغۀ ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیت مینمائیم عباد الله را که از بعد بیعضی بیانات تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیّبه طاهره و اخلاق مقدّسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یامرکم بما یحفظکم و ینفعکم انه هو الفضل الکریم

امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادّعی استقامت مینمودند چون فی الجمله امتحان بمیان آمد فرّوا کحمر مستنفره فرّت من قسوره چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حقّ جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده‌اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب و لکن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجّت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات به رجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظۀ تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الأرضین امید آنکه از اضطراب باطمینان و از توقّف برجوع فائز شوند انه هو التّواب الکریم مع آنکه اهل قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته‌اند و قصد بحر معانی نموده‌اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یقول لم و بم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابۀ ابلیس در سرّ بتلیس مشغولند و لکن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجه کنید و به ما یظهر من عنده راضی باشید حقّ جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایت یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بآن ناظر باشید و از دونش فارغ و آزاد یقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حقّ است و صدق لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله اولیا یعنی نفوسی که از اصحاب سفینه حمرا و از اهل بهاء محسوبند شبهات اهل عالم ایشان را از ریحیق مختوم و اسم قیوم منع نمایند و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده‌اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الابهی بوده و لکن نقطه اولی روح ما سواه فده آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرّسل است قلنا اتق

اللّه و لا تعترض على من زينّه الله بالعصمة الكبرى و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر

نفوس اربعه اهل منشاء را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الآذان لاصغائه ولكن حاضر نشدند قد منعهم الأوهام عن نور الیقین از حقّ میطلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا آنه هو السّامع المجیب امروز بر حزب الله لازم و واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باوهم حزب قبل مبتلا نشوند ولكن بعضی از نفوس مثل هادی دولت‌آبادی و مهدی نجف‌آبادی جمیع همّت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند که سگان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند ایکاش نفسی امثال آن سؤالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود لیظهر له ما نزل بالحقّ فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین حقیقت توجه نمائید عمری ادا یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین العباد انّ الله هو النّاصح الفیاض المشفق الکریم یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الّذی ما اتّخذ لحفظه زجاجاً و لا بلوراً و لا حائلاً لعمر الله انّ البهآء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب الناس الی مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انّی ما اتّخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم الّذین نبذوا التّقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیّنة و برهان

بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممدّ کل و مرّی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باین کلمه علیاً نطق نمودیم طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و الواح این مظلوم مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیه بوده و هست سیف تقوی احدّ از سیف حدید است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را به ما یقرّبهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سبیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امری که بقدر سمّ ابره رائحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم امروز امری که لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کل است عمل نیک بمثابة سدره مشاهده میشود و اثمار جنیّه لطیفه از آن ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولیا عرف محبت و دوستی متضوع گردد و با یکدیگر بمحبت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح باین کلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آن است از حقّ میطلبیم حضرت سلطان ایّده الله را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملکی از ملوک ارض را بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حقّ و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و آملم عباد

خود را از آنچه ذکر شد محروم نماید علمای ایران سبب و علت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الأعلى بین الأرض و السماء و ضعوا ما الفتموه بأیدی الظنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله رب العالمین انا نوصی اولیاء الله مرة اخرى بالأمانة و الدیانة و العفة و بتقوی الله قائد جیوش العدل من لدی الله الأمر الحکیم

الهی الهی اید اولیائک علی عمل یتضوع منه عرف رضائک و یکون مزیناً بعز قبولک ای رب تسمع زفراتهم و تری عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون بیته من عندک انک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شیء قد شهدت الممكنات بانک انت الحق علام الغیوب

طوبی لنفس تمسک بحبل الصبر و الاضطبار فیما ورد علیه فی سبیل الله رب العرش العظیم قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را به ما ینفعهم و یقریبهم وصیت نموده امید آنکه حق جل جلاله آذان عالم را مطهر نماید تا بسمع قبول نصایح و مواظب مظلوم را بشنوند و بان عمل نمایند

الهی الهی اید عبادک الغافلین علی الرجوع الیک انک انت التواب الفضال الفیاض الغفار العظیم الحکیم

یکی از اولیا علیه بهاء الله که از کأس استقامت نوشیده و ما سوی الله نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم بطهارتش کرده اند لأجل حرمت نطفه من ینظهره الله و در آن ایام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از این کلمه رد ظهور الله و نفی او و اثبات اوام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید در آن یوم بیان نفع نمییخشد و بان تمسک نمائید قال و قوله الحق انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان و آنچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصرین واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید ایاک انک ان تحتجب بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر الله لا یجد احد من البیان الا عرف ظهور مکلم الطور الذی ینطق بأعلى النداء الملك لله مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی بمثابة امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو کنتم تفقهون سبحان الله هادی ملتفت نیست که چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره نطفه چه ادراک کرده ثانیاً بگو ای غافل نطفه من ینظهره الله روح ما سواه فداء طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مبارکه بذکر احدی محتاج نه اقسیمک بالله الذی خلقک و سواک در یک آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی تفکر کن شاید بکلمه مبارکه تبت الیک یا مولی العالم موفق شوی آیا پاکی و طهارت نطفه من ینظهره الله معلق بکلمه عباد اوست استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا الخطأ الکبیر بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه اننی انا اول العابدین اصغا نمائی من ینظهره الله روح ما سواه فداء محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و میشود انه هو غنی عمّن فی السموات و الأرض کل باو محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه مذکوره ناطق اسمع ثم انصف و لا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر من ینظهره الله و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله انه ینطق فی کل شأن اننی انا الله الی آخر الآیه مقام آن نطفه طیبه و آن لطیفه طاهره ربانیه را دانسته و میدانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال بذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشاکرین اعلم و کن من التائبین انظر و کن من المنصفین میفرماید شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود لعمر الله ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین میفرماید یا قوم یوم یوم الله است و امر امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور محروم نمائید عمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر

اللّٰهُ ورائك اتق اللّٰهُ ثمّ انصف فيما ظهر بالحقّ أنّه يغنيك عن دونه و يهديك الى نباه العظيم يا هادى هل يقدر من اردته ان يستنّ مع الفارس الالهى فى ميدان الحكمة و البيان لا وربك الرّحمن خذ اعنة هواك ثمّ ارجع الى مولاك انّ اليه مرجعك و مثواك يا هادى قل للمهدى لست انت من فرسان هذا المضمار اعرف مقامك و لا تكن من المتجاوزين طهر قلبك من همزات الورى و بصرك عن رمد الهوى لتعرف من اتى من افق الاقتدار برايات الآيات و تكون من العارفين يا مهدى از براى اين يوم خلق شدى بخدعه و مكر تمسّك ننما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مكن بحر بيان امام بصرت مواج و آفتاب حقيقت فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك البهَاء يا محبوب من فى السّموات و الأرضين

يا هادى انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر يوم در حفظ جان خود تدبير مينمايى و مردم را بدرهم و دينار و اقوال نالائقه از حقّ منع ميكنى بر خود و مردم رحم نما در بيدانشى بمقامى رسیدهئى كه طهارت نطفه من يظهره اللّٰهُ را معلّق بكلمه نقطه نمودهئى استغفر اللّٰهُ من هذا الوهم الميبين استغفر اللّٰهُ من هذا الظلم العظيم استغفر اللّٰهُ من هذا البغى الكبير استغفر اللّٰهُ من هذا الخطيأ الذى ليس له شبيه و لا نظير قسم بأفتاب برهان كه اليوم از اعلى افق عالم مشرق و لائح است اين مظلوم لوجه اللّٰهُ ترا نصيحت ميفرمايد لعلّك تتذكّر او تخشى تو با ما بودى از اصل امر آگاه نيستى بأثار رجوع نما لعلّ يفتح على وجهك باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنين بعد از ذكر نطفه امام وجه شخص مذكور عليه بهاء اللّٰهُ و عنايته گفته پنجاه جلد كتاب از يحيى نزد منست امشب بمان و بين مع آنكه آنچه اعتراض کرده جوابهاى محكم شنیده ولكن بغضا او را از توجه بافق اعلى منع نموده حقّ شاهد و عالم گواه كه بكذب تكلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد يحيى بوده و مكرّر آنرا نوشته شايد آنچه نوشته به هادى سپرده و از اين گذشته اگر صاحب هزار كتاب شود در اين يوم او و امثال او را نفعى نبخشد يك قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حديد و نحاس بيك ياقوت بهرمانى معادله نمايد از اين امور گذشته معادل جميع كتب سماوى از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بيا و بين و در حين تنزيل حاضر شو شايد نفحات وحى ترا جذب نمايد و يا عرف الهام بمقصود رساند يا هادى اگر از حضور ممنوعى وكيل و نايب تعيين نما شايد بيايد آنچه را كه اليوم از آن غافلید و اقبال نمائيد بآنچه كه از آن معرضيد انّ المظلوم ينادى و يقول

الهي الهى لا تمنع عبادك عن شاطئ بحر عنائتك و لا تجعلهم من الّذين كفروا بك و باياتك و انكروا ما انزلته من قلمك الأعلى فى ايامك اى ربّ عرفهم نبأك و علمهم صراطك و مقامك انك انت العزيز التّوّاب

بگو يا هادى اين مظلوم وقتى در زنجير بود كه تو در بستر بكمال راحت آرمیده بودى در ليالى و ايام لأجل ارتفاع كلمة اللّٰهُ حمل بأساء و ضرأء نموديم زحمتهاى اين مظلوم و بلايائى او خارج از حدّ احصاست ايامى كه از سطوت غضب علما و امرا عالم ظلمانى و تيره بود اين مظلوم بقوّت ملكوتى و قدرت الهى منقطعاً عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قيام نمود و از جهات نفحات متضوّع و تجليات انوار نير بينات مشرق و ساطع و لائح و چون فى الجملة آفتاب امر از افق هر مدينه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسياف ضغينه و بغضا و كذب و افترا بيرون آمديد و قصد مظلوم نموديد من غير حجّت و برهان اتق اللّٰهُ يا هادى و لا تكن من الظالمين انا ندعوكم الى التّور و تدعوننى الى النّار ما لكم لا تتعقلون و فيما ظهر لا تتفكّرون بشنو ندائى مظلوم را ثمّ اجعل محضرك بين يدى اللّٰهُ ثمّ انصف فى هذا النّبيا الأعظم و لا تكن من الظالمين بحضرت نقطه روح ما سواه فداه بچه حجّت اقبال كردى و تصديق نمودى اعظم از آن را ببصر انصاف ملاحظه نما لعلّك تتخذ اللّٰهُ لنفسك معيناً و تجد اليه سبيلاً قسم بامواج بحر بيان مقصود عالميان از ايمان تو و امثال تو گذشتيم القاي بغضا در قلوب منما نصيحت ناصح امين را بشنو و بأثار منقطعاً عن الكلّ رجوع نما لعمر اللّٰهُ أنّها ترشدك و تهديك الى صراط اللّٰهُ المستقيم هر يوم بوهى تمسّك مينمايى و بر اعراض و اعتراض تشبّث نفسى از شما باين ارض آمده و ذكر نمود معرضين بيان مقبلين را منع

مینمایند و از توجّه بشطر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن را القا میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و میراست از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیقت نظر نمود و بحجّت و برهان تمسّک جست اگر حقیقت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حقّ است شک و ریب را در آن ساحت مقرّ و مقامی نه چندی قبل این خطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدّد ذکر میشود شاید بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکّر کنی و فائز شوی بآنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم

هو الذّاكر المعزّي العليم البصير

الحمد لله الذي استقرّ على العرش بالعظمة والعزّة والكبرياء ونطق بما نفع في الصّور و اهتزّ من في القبور و انصعق من في الأرض و السّماء الا من شاء الله مالك الاسماء و به نصبت راية انه يفعل ما يشاء و ارتفع علم الملك يومئذ لله مولى الوري و مالك الآخرة و الاولى انه لهو الذي لا يفارق عن ساحة عزّه حكم الصدق ولو يحكم بالوجود لمن لا وجود له و لا يسمع من هوآء تقديسه صوت اجنحة طير العصيان ولو يحلّ ما حرّم في ازل الازال انه لهو المعبود الذي شهدت الذرات لعظمته و سلطانه و الكائنات لقدرته و اقتداره انّ القائم من قام على ذكره و نطق بشائه و القيوم من فاز بالاستقامة على امره تعالى تعالى من ينطق بالحقّ تعالى تعالى من ابتلى بين الخلق تعالى تعالى من يرى نفسه بين الجمع وحيداً و بين القوم فريداً الحمد لله الذي جعل البلاء طرازاً لأولياته و به زينهم بين خلقه و بريته انه لهو الحاكم الذي ما منعه حجبات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطّلع على ما عنده احد الا نفسه يشهد بذلك من عنده علم الألواح

مقصود آنکه ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسّک نمایند و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طراً معلوم و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرف در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالات نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبغوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را به ما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمه الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ينصف في هذا الأمر الأعظم و هل من عادل ينطق بالعدل في هذا التّبيا العظيم نسأل الله ان يؤيّد عباده على ما یرفعهم و یعرفهم ما یقرّبهم اليه انه هو الحقّ المقتدر المهيمن العليم الخبير چه میگوئی در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه که در سه یوم هفتصد نفس را گردن زدند در بریّه شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حقّ مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکّر نما شاید آگاه شوی و بیایی آنچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقیقت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست معذلک و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفاء نار ضغینه در افنده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی بآنچه که سبب ظهور عدل و انصافست لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا را فئه طاغیه باغیه شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز بوده معذلک حزب الله تعرض نمودند و باین آیه مبارکه که مکرّر از قلم اعلی نازل گشته تمسّک جستند انه هو السّتار یأمرکم بالستر و هو الصّبار یأمرکم بالصّبر الجمیل شفقت و محبّشان بمقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ایادی عطاء ربهم الفیاض الغفور الرّحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البتّه حقّ جلّ جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و بحقّ تکلم نمایند در

اعمال و افعال احبّای قبل تفکّر نما و همچنین در اعمال این ایّام شاید اعتساف را بسیف تقوی از میان برداری و بانصاف توجّه کنی قل

الهی الهی اشهد بانّک اقبلت الیّ اذ کنت معرضاً و نادیتی اذ کنت صامتاً اسألك یا مسخّر الأفئدة و القلوب باسمک المحبوب ان تؤیّد عبادک علی ما یرفعهم باسمک و يجعلهم اعلام هدايتک فی ارضک ای ربّ نور قلوبهم بأنوار نیر العدل و الانصاف و قدر لهم ما یرزئهم بطراز عفوک و رضائک انّک انت المقتدر العزیز الفضّال

یا حزب الله بافق اراده حضرت موجود ناظر باشید و به ما ینبغی لأیّامه متمسک یوم عظیم است و امر عزیز عجب است مع آنکه بعضی از عباد خود را از اهل بیان می‌شمردند باوهم حزب قبل مبتلا مشاهده میشوند امروز کتب عالم احدی را نجات نمی‌بخشد الا بکلمه‌ئی که از مشرق فم اراده الهی اشراق نماید هر بیانی بآن مزین گشت او بعزّ قبول فائز امروز از کلمه مبارکه عرف توحید حقیقی متضوّع طوبی لمن وجد و ویل للغافلین قل یا حزب الله ضعوا ما عند المعرضین و خذوا ما امرتم به من لدی الله ربّ العالمین لعمری کتب عالم بکلمه‌اش معادله نماید حال بسمع طاهر مقدّس این آیه علیا را که از نقطه اولی ظاهر شده اصغا نما قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من ینظره الله را تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد حال در علوّ مقام و سموّ آن تفکّر نما شاید از شبهات مغلّین و اشارات معتدین از تقرّب الی الله محروم نمائی سبحان الله بعضی لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و بآن کلمه خلق را از حقّ منع کرده‌اند مع آنکه ذکر مستغاث هم از بیان است میفرماید به بیان از سلطان و منزل او محروم نمائید و از آن گذشته میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آورند امروز اهل بهاء در ظلّ سراق عظمت و عصمت حقّ جلّ جلاله مقرر یافته‌اند و از برای خود مقام گزیده‌اند باستقامتی ظاهرند که شبه و مثل نداشته و ندارد فی الحقیقه هر بصیری متحیر است و هر خیری متعجب چه که در این ظهور اعظم ظاهر شده آنچه که از اوّل ابداع الی حین ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلک بادله و برهان عباد را بافق ظهور دعوت مینمائیم که شاید محروم نمانند فضل بمقامی رسیده که مالک ملکوت بیان در اثبات امرش بقول دیگران استدلال میفرماید بگو ای اهل بیان از حقّ بترسید بعدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفکّر نمائید و ملاحظه کنید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن خلق شده‌اید حزب قبل در قرون و اعصار باوهم مشغول و آن اوهم سدّی شد حائل و ایشان را از کعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقرّین و مخلصین منع کرد هر یوم حزبی را حزبی سب مینمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند

در ایّام طفولیت روزی از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نمودیم در ایّامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصی با عمامه کبیر نشسته و نفسی هم با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدّسه تحقیق مینمود از جمله ذکر نمود باید بدانیم و بفهمیم که جبرئیل بالاتر است یا قنبر امیرالمؤمنین این مظلوم با آنکه ببلوغ ظاهره نرسیده بود بسیار تعجب نمود از عقل آن دو غافل باری شخص مذکور بخیال خود امثال این بیان را از معارف می‌شمرد و بگمان خود باعلی مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آنکه از عبده اسماء لدی الله مذکور و محسوب بعد از توقّف چند دقیقه این مظلوم ذکر نمود اگر جبرئیل آن است که در کتاب مبین میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبک آقای قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامی هم که توجّه بارض قم نمودیم همین شخص در آن ارض موجود مکرّر امثال این کلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله یومی ذکر نمود باید بدانیم سلمان بالاتر است یا عبّاس آیا از برای این گفتگو چه ثمر و اثری ملاحظه نموده‌اند و حاصل این ذکرها چیست مقصود آنکه حزب الله بدانند که آن قوم عبده اوهم بوده‌اند و باین جهت از عرفان حقّ

جلّ جلاله در ایام ظهور محروم گشتند رجا آنکه امثال این امور در این ظهور ظاهر نشود حقّ را حقّ و خلق را خلق دانند طوبی
للمنصفین

از قرار مذکور این ایام ابن باقر ارض صاد حسب الأمر حضرت سلطان در مدینه طاء وارد و در یکی از مجالس گفته
باید سوره توحید را ترجمه نمائید و بهر یک از اهل مملکت بسپارید تا کل بدانند حقّ لم یلد و لم یولد است و باینها بالوهیّت و
ربوبیّت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغای انّی انا الله از سدره مبارکه ذکر نمود و دفتر
توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو
و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه انّی انا الانسان نزد
مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکر کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر
نمود آنچه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید بانصاف مزین
شوید و قصد ادراک نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلاگی مکنونه در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و
سمو ندا اراده توجّه عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آنچه را که هر نفسی خود را در ظلّ سدره عطا غنی و
مستغنی مشاهده نماید و کان سرّ الوجود علی ما اقول شهیداً قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز منما آنه بیهدیک
و یرشدک بما یغنیک و یحفظک ینبغی لک ان تشکر ربّک الفضال و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سماء
مشیت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام یمین یقین و ایقان توجّه نمائی و
بنور عدل منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم
اعتساف و ظلم بگذری و بمرفاة توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا
اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش نمودند معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و به ما حکم
به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حقّ اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را که از سماء
مشیت نازل گشته

سبحانک اللهم یا الهی اسألك باسمک الذی به سخّرت من فی السموات و الأرض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة
قدرتک و الطافک لئلا تمرّ علیه اریاح الانکار من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انک
انت المقتدر علی من فی ارضک و سمائك ای ربّ اسألك بالكلمة العلیا الّتی بها فرع من فی الأرض و السماء الا من تمسک
بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشربنی زلال خمر عنایتک لأسکن فی
خباء مجدک و قباب الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم

یا ابن باقر حقّ با علم یفعل ما یشاء ظاهر شده انکار و اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیّت و ربوبیّت از حقّ جلّ
جلاله بوده و هست این مظلوم لازال باین کلمات عالیات ناطق

الهی الهی اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بعظمتک و سلطانک و بقدرتک و اقتدارک و عزّتک یا اله الممکنات و معبود
الکائنات احبّ ان اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدم
اولیائک ای ربّ تسمع ندائی و ضجیجی و صریخی فی ایامک و تعلم بانّی ادعو عبادک الی النور و هم یدعوننی الی النار
اسألك ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز الوهاب

ایکاش نفعات متضوعه از آیات را ادراک مینمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم بعدل رجوع نما و از اعتساف بانصاف
توجّه کن احضر امام الوجه لثری امواج بحر بیان ربّک الرحمن و تجلّیات انوار نیر البرهان ایّاک ان تمنعک الریاسة عن مشرق نور
الأحدیة ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین عنایت این ظهور بمقامیست که هیچ منصف و عادل

انکار نماید قریب چهل سنه میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حق قبول نمودند و بان عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسط و شفاعت کردند و همچنین در ارض صاد و دیار اخری آنچه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و بحق گذاشتند و از قبل کل میدانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجه این مظلوم حسب الاجازة حضرت سلطان به عراق عرب کل را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگرچه بعضی از مفتترین و منکرین حسنات قلم اعلی را ستر نمودند و بهوی تکلم نموده و مینمایند و لکن لعمر الله ان البهَاء ما ينطق عن الهوى بل نطق بما يقرب الناس الى الأفق الأبهی یا حزب الله در حق سلطان بحق تمسک نمائید و از برای او بطلید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرر نصرت نموده اند و اغنام الهی را از ذناب حفظ فرموده اند البته کل شنیده و میدانید لذا باید از حق بطلیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید انه علی کل شیء قدير

الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقتک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امنائک ای رب انصر حضرة السلطان لینصرهم بعزک و قوتک و اقتدارک ثم افتح علی وجوهم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای رب نور آفاق القلوب بنور معرفتک و طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت علی الأشياء ثم اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی سهام الأعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انت الذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا يعزب عن علمک من شیء انک انت المقتدر العزیز الحکیم

باید اولیا و اصفیا در لیالی و ایام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر مدعیان محبت الیوم بآنچه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الهی بر کل تجلی نماید یشهد بذلك لسان العظمة فی هذا الحین المبین

یا محمد قبل علی قد ذکرت بما لا ینقطع عرفه و فزت بما ینکون باقیاً بدوام الملک و الملکوت نسأل الله ان يجعلک من الذین ما منعهم شیء من الأشياء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء و ما اضعفهم سیوف الأعداء ای رب اید حزبک علی نصرة امرک بجنود البیان ثم اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّبهم الی بساط عزک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک المبرم المحکم المتین

این مظلوم دو سنه فرداً واحداً غیبت اختیار نمود و در بیابانها و جبالها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود بشأنی که از ما عند الله گذشتند و به ما عندهم تمسک جستند بالأخره نار ظلم مشتعل و بحضرت دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف يعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالثور الصمد اسم الله الدیان و در مقام دیگر میفرماید ان یا مظهر الأحدیة الی آخر بیانه و همچنین در مقامی مخاطباً آیه میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن ینظره الله و معنی این اسم جزادهنده یوم جزاست و او حرف سوم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله لأعزّ من کلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید بظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی نماید و بعشرین نمیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان

را از عدل و انصاف محروم مینماید حضرت دّیّان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده‌اند فباطل ما ظنّوا و هم یظنّون مقصود از کتاب بمثابه آفتاب ظاهر و واضح و لائح طویب للمتبصّرين کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و همچنین آقا ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیئات آن نفوس از حدّ احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحق نطق نمایند اسم دّیّان را ابوالشّور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان او را ابوالدّواهی نامیدند و بعد در صدد قطع سدره مبارکه افتادند ولکنّ الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم انه هو الفضال الفیاض الحافظ الکریم

در لیالی و ایّام بنصرت قیام نمودیم بشأنی که اعراض احزاب عالم منع نمود و مقصودی جز اصلاح و اخمد نار ضغینه و بغضا نبوده و نیست یشهد بذلک ما جرى من قلمی امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانی بین العباد نسأل الله تبارک و تعالی ان یزین الکلّ بما یحبّ و یرضی و یؤیّدهم علی الانابه و الرجوع الیه انه هو القویّ القدير

یا محمّد قبل علی نشهد انک فزت بکتاب لا ینقطع عرفه و لا ندائه و لا ذکره لک ان تشکر الله فی اللیالی و الايام بهذا الفضل المبین و تبشّر العباد بالحکمة و البیان بهذا النّبیا العظیم اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بتجلیات انوار نیر عنایت ربّانی بشارت ده انا ذکرنا کلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طویب لمن عرف و فاز و ویل للغافلین

و اینکه از بعد سؤال نمودی انه یظهر لک وعداً من الله ربّ العرش العظیم عریضه بعد بساحت اقدس فائز نحمد الله الذی عرفک امره و علّمک ذکره و هداک الی صراطه المستقیم ستفنی الدنیا و ما فیها و یرقی لک عملک فی ایّام الله و ما جرى من قلمک فی ثناء المظلوم و ذکره نسأله ان یؤیّدک و یوفّقک و یمدّک بجنود البیان لتهدی الناس و تقرّبهم الیه انه هو المؤیّد المقتدر القدير و الحمد لله العزیز الحمید